



سخرنانی نیمه شعبان ۸۹
حاج حسین خوش لوجه

نیمه شعبان ۸۹

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا أبا عبد الله، السلام عليكم ورحمة
الله وبركاته، السلام على الحسين و
علي بن الحسين و أولاد الحسين و أهل بيت
الحسين و أصحاب الحسين و رحمة الله و بركاته

الآن كه من نگاه می كنم بی عقل ها و با عقل ها را
می بینم، الآن یارو ببین او عقلش چقدر خوبه . در فكر
است كه یکی بگیرد بدهد به رفیقش، بدبخت ها را من
می بینم و خوشبخت ها را هم می بینم. ببخشید من

حرفم را زک می‌زنم؛ آخر، تو هم رفیق داری، کسی را داری، خب، یکی [از این کتاب را] هم بگیر بده به او. بفرما! در فکر رفیقت هم باش! قربانت بروم. هیچ کدام‌تان رفیق نداشتید دو تا برای او بردارید؟ خب، حرف بزن! بارک الله، باز تو فهمیدی. به هر کسی نگاه می‌کنی جوش هست و غصّه.

بشر جانم! باید به فکر دوستش هم باشد، اگر نباشد خودخواه است؛ در هر کاری. حالی‌ات هست دارم می‌گویم چه؟ من خیلی سال است که این چیزهای مصادره شده‌ها را یک قدری جایز نمی‌دانستم. حالا من کار به سیاست و دولت هم ندارم. هر کسی بالأخره یک چیزی دارد. رفتیم توی فکر که درست هست یا درست

نیست؟ خلاصه احتیاط می کردیم، یک شب خواب دیدم دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام)، یک جایی هستند، من رفتم خدمت شان، در رأس آنها امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، آقا فرمود که کسانی که این دوازده امام (علیهم السلام) را قبول دارند، نه [این که فقط] حرف شان را بزنند، حضرت گفت: آنها را ما چیز می کنیم، حلال می کنیم؛ یعنی هر چه بخورد حلال است. به تمام آیات قرآن، گفتم برای رفقایم هم می خواهم حلال باشد، خب، بفرما! خودخواه نباید باشید، رفیق خواه باشید. آخرالزمان همه چیز از ما گرفته شده، شما توجه ندارید. شما می دانید در آخرالزمان کمک به بعضی فقرا جنایت است. تو می روی کمک

می کنی، جنایت می کنی؛ باقی اش طلب تان. آن آدم چه کاره است؟ با چه کسی هست؟ کجا هست؟ خدمت، می شود جنایت.

از صده هشتاد تا شما از همان ها هستید. امروز می خواهم عیدی به شما بدهم، عیدی خوبی هم هست. آخر، ببین کیست؟ به کجا بند است؟ چه کسی را تشویق می کند؟ [می گویی:] آره، کمکش کردم. الآن ببین، باباجان! حساب سال داشته باش! ماه مبارک رمضان می آید، می رود می دهد به یکی، که اگر حساب سال نداشته باشد، بهتر است. درد بی درمان من این است. بگویی انفاق کن! می رود به یک کسی انفاق می کند که این طوری است. عین همان زمان بعد رسول

الله (صلی الله علیه وآله)، همه کارها شده. شما ببین الآن که من جوش می کنم، می فهمم جوش می کنم. شما حسابش را بکن! الآن یک بُعد، مقدار از سلمان بالاتر است، یک همچین آدمی که ممتاز است در تمام دنیا، فهمیدی؟ حالا این دو نفر با این نیستند، اسم شان را نیاوریم، می ترسیم اسم شان را بیاوریم جرم باشد، امروز اسم عمر هم جرم شده، آن دو نفر، همه رفتند این طرف، مقدار بنده خدا، الآن هم همین جور است، مقدار آمده در کوچه، [می گوید:] علی جان! دو روز است بچه هایم دارند از گرسنگی می میرند، یک لامصب به مقدار کمک نکرد، بفرما! همین مسلمان ها، همین مسلمان ها، همین ها که جنگ می رفتند، همین ها که

نماز شب می خواندند، همین ها که حجّ می روند،
همین ها که عمره می روند، همین ها که نماز شب
می خوانند، همین ها که چهار دفعه اذان می گویند،
همین مسلمان ها، مقداد، بیچاره بچه اش دارد می میرد،
نمی دهند؛ چون که خلیفه، ایشان را دوست ندارد.
(صلوات بفرستید.)

می فهمید چه می گویم یا نمی فهمید؟ جگر آدم آتش
می گیرد؛ خدا می داند. یک نفر آمده بود ما را ببرد کربلا،
می گفت: من شما را دوست دارم، با هم برویم کربلا. به او
گفتم: یک سیّد است این جا، بنده خدا شوهرش مُرده،
دو سه تا بچه دارد، پنجاه تومان بده به این. بلند شد،
چیزها را خورد، دیگر با ما حرف نزد رفت. این

می خواست بگوید مَن حاج حسین را بردم کربلا. با مَن اش می خواهد من را ببرد کربلا. لامرّوت! اگر تو من را دوست داری، حرف من را قبول کن! حرف من را قبول کن! پنجاه تومان بده به این، اگر راست می گویی. رفقا! من دارم درد دل می کنم به شما، کار ندارم شماها همه تان خیلی خوب هستید.

یک چیز دیگری هم به شما بگویم. به تمام آیات قرآن، کسی که به این مجلس پشت کند به ولایت [پشت] کرده. همین طور که پشت کردند به امیرالمؤمنین (علیه السلام)، رفتند طرف آن دو نفر، کسانی که پشت به این مجلس ولایت کنند، از همان ها هستند؛ مشابه همان ها هستند. حالا برو دنبالش، تا یکی بساط درست

می کند می روید دنبالش، کجا می روی بدبخت بیچاره؟! چرا توجه نداری؟ حالا می گوید اگر یکی از شما با دین رفتید، ملائکه تعجب می کنند. تو معطلی یک سر و صدا بلند شود، بروی دنبالش. تو را به تمام آیات قرآن، آیا کسی از امام زمان (عجل الله فرجه) بهتر هست؟ اگر نباشد، تمام عالم فروزان [فروریزان] می شود، اهلش را فرو می برد. این همه سر و صدا در این مملکت هست، ببین یکی می گوید امام زمان؟! خوشمزه هست شما می روید دنبالش. (صلوات بفرستید.)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

العبد المؤمن عبد الرسول المكرم أبو القاسم محمد.

السلام عليك يا أبا عبد الله السلام عليكم ورحمة
الله وبركاته. السلام على الحسين و
علي ابن الحسين و أولاد الحسين و أهل بيت
الحسين و أصحاب الحسين و رحمة الله و بركاته

من همیشه شبها ناراحتم یک وقت، خب حالا چه کار
می‌کنم؟ کاری نداریم. [می‌گویم:] خدایا! این جوان‌ها،
بنده‌های خدا، از دانشگاه می‌آیند، از تهران می‌آیند، از
یزد می‌آیند، از قم می‌آیند، این‌ها همه‌شان، مبادا من
یک حرفی بزنم این‌ها را گمراه کنم، فردای قیامت
خدایا! جلوی تو روسیاه بشوم. یک دفعه خطاب کند:
حسین! من به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) گفتم از
خودت حرف بزنی، رگ دلت را قطع می‌کنم؛ مگر ایمان

نداری به این حرف؟ تو مگر ایمان نداری به این حرف؟ چرا حرف از خودت زدی؟ همین را خدا به من بگوید، من نمی‌توانم جواب بدهم. همین را به من بگوید، مثل خری که در گِل مانده، من در گِل می‌مانم، جواب ندارم بدهم. می‌گوییم: خدایا! حالا به حقّ امیرالمؤمنین، مشکل‌گشای تمام خلقت، از آدم تا عالم، نه از آدم تا عالم، از تمام خلقت، علی (علیه السلام) مشکل‌گشاست و بوده است؛ حالا جان من! اگر بخواهی مشکلت رفع بشود، باید دست به دامان علی (علیه السلام) بشوی. آن‌ها، خلق همه‌شان مشکل، یک مُشت مشکل دارند، آن‌ها را عطا می‌کنند به تو، نه مشکلت را حل کنند. توجّه کن من چه می‌گوییم؟ آن‌ها یک مُشت مشکل

دارند، [عوض این که] مشکل تو را [حل کنند]، آن‌ها را به تو القا می‌کنند، آن وقت می‌شوی خلق پرست، می‌شوی دنبالِ خلق برو. می‌شوی آن‌ها را خلق حساب می‌کنی، کاش خلق حساب کردند! چنان خلق حساب کردند [که] خلق را از علی بن ابی طالب (علیه السلام) فهمیده‌تر حساب کردند. آیا می‌فهمید این حرف یعنی چه؟ عزیزان من! مبادا شما از آن‌ها باشید!

دین این است که من می‌گویم، ایمان این است که من می‌گویم، ولایت این است که من می‌گویم، خداشناسی این است که من می‌گویم، ولایت‌شناسی این است که من می‌گویم. چه کار کردند؟ در جنگ صفین چه کار کردند؟ نمی‌توانم باز آن را بگویم که ما چه کردیم؟ با

جنگ صفینی‌ها چه کردیم؟ با جنگ صفینی‌ها در این زمان چه کردیم؟ خدا! دلم خون است، به دینم، خون است، به امام زمان، خون است، نمی‌توانم حرفم را بزنم. ما چه کردیم؟ مگر ما به غیر جنگ صفین بودیم؟ (صلوات بفرستید.)

آرام باش عزیز من! برو کنار پسر جان! ثوابی نشو عزیزم! درد را دارم می‌گویم، نسخه‌تون را می‌پیچم، دوا را آماده می‌کنم؛ اما شما نمی‌خورید که خوب شوید. فقط نگاه به دواها می‌کنید، نگاه به دواها می‌کنید که چه هست و این‌ها؟ حالا دواها را دکترها آسان کردند، همه قرص هست و این‌ها، اول‌ها نمی‌دانم چه بود؟ گل‌گاوزبان بود و از این‌ها بود، حالا دکترها راحتش کردند، قرصش

کردند، می رود پایین. جان من! کجا تو یار امام زمان (عجل الله فرجه) شدی؟ امام زمان (عجل الله فرجه) گفت: هر کجا زن و مرد قاطی هست، عذاب خدا دارد می ریزد. چه کسی این را قبول دارد؟

ما یک عده ای بودیم رفتیم کربلا، در تمام این جمعیت که ما بودیم، فقط من از آدم سردابه بیرون، همه ماندند. تا رفتم آن جا، آقای فلانی! قربانت بروم، این القا دایم به تو داده می شود، در هر کاری مؤمن بخواهد بکند، فوراً القا به او می شود؛ یعنی مثل وحی که برسد، به تو می رسد، کجایی تو؟ هنوز ما مؤمن نشدیم، تا رفتم آن جا، به امام زمان قسم، یک ثانیه نایستادم؛ دیدم این جا زن و مرد [قاطی اند] در سفر اول زن و مرد در

سردابه [اند]، فوراً گفت: این جاست که زن و مرد قاطی هستند. تماشایی نباش که بروی چاه را ببینی. همه مردم همان جا ایستادند، یک نفر نیامد بیرون، فقط ما آمدیم بیرون. تماشایی هستی. در سردابه امام زمان (عجل الله فرجه) هم امر را اطاعت نمی کنی.

الآن چه خبر است؟! این مسجد جمکران چه خبر است؟! به او می گوید: خانم برو در خانه، اما هستند هم. این آقای اصفهانی، یک سؤال از دبیرهای اصفهان آورد، من واقعش را به آن ها گفتم، گفت آخر، این جور و این جور و این جور و این جور، گفتم: برو کنار. تو که آن جایی، چه کار داری می کنی؟! این بچه ها، طفلک ها چرا ولایت در آن ها نمی نشانی، خلق در آن ها می نشانی؟

گفت: چاره نیست. گفتم: چرا، برو در خانه‌ات. خدا گفته «و الله خیر الرّازقین» [۱] برو در خانه‌ات. به تو نگفته که مبلّغ باشی که. به پیغمبر (صلی الله علیه وآله) گفته «بلّغ!». به تو گفته؟ این‌ها همه شجره توحیدند، داری در این‌ها خلق می‌نشانی. انصافاً الآن این جاست. گفت: رفتم آن‌جا، دبیر مهمّم، گفت: همه استعفای خودشان را نوشتند، رفتند در خانه، از این‌ها هم هستند. ما که این همه حرف می‌زنیم، امید داریم سالی یکی دو تا این طوری باشند، رفتند در خانه. از همین نوارها، از همین کتاب‌ها. از این کتاب‌ها واسه‌شان ببر! فهمیدی؟ آره! یکی دو تا بهشان بده. اگر رفیق هم دارند بدهند. از این کتاب‌ها بیست تا ببر واسه فلانی، بیست تا ببر!

واسه اش ببر!

تو باید جانم! امر را اطاعت کنی. زن مثل تو، تو هم مثل او هستی. بعضی‌ها را شنیدم زن و شوهر می‌روید مسجد جمکران. به حضرت عباس، با همان جمکرانی‌ها محشور می‌شوید. من نمی‌گویم نرو! از هیچ چیزی منع نمی‌کنم. تو الآن که می‌خواهی بروی، جایی که می‌خواهی بروی، یک قدری فکر کن! تاجر باش! الآن می‌خواهی بروی، [اگر] امر امام زمانت هست برو! امر خداست برو! اگر امر نیست نرو بابا! چه خبر است این جا؟ چه کار می‌کنی این جا؟ من دوباره تکرار می‌کنم: یک وقت دیگری می‌خواهی بروی، الآن در کتاب نوشته است هر کجای دنیا هستی نماز امام زمان

(عجل الله فرجه) بخوان! حالا مسجد جمکران اگر یک چیزی دارد، ما چیز نمی‌کنیم. من یک جوری حرف می‌زنم که کسی حرف از آن درنیاورد. اگر حرف هم در بیاورد، همچین تخته سینه‌اش می‌زنم که دیگر یک قدری بگوید آی بابام! حالا بگو تا بینی می‌زنم تخته سینه‌ات یا نه؟ آخه تو آن نیستی که من می‌گویم، تو حالا داری آن می‌شوی، بیا این جا! قربانت بروم، فدایت بشوم، عزیز من!

هر کجا می‌خواهی بروی برو! کجا می‌خواهی بروی؟ قربانت بروم، الان در این کتاب هم نوشتم که امام زمان (عجل الله فرجه) آمد بالای سر آن زن، گفت: هفت سال بیرون نیامده. نگفت به آن‌ها که بیایند تو. کجا امام

زمان (عجل الله فرجه) از تو راضی است؟ تو امر امام زمان (عجل الله فرجه) را، اصلاً خود امام زمان (عجل الله فرجه) امرش است، خدا امرش است، چند دفعه بگویم؟! اگر امر را اطاعت کرده بودند، امر وجود مبارک امام حسین (علیه السلام) را اطاعت کرده بودند، آیا امام حسین ما را می کشتند؟ خدا می داند اگر تمام آب های هفت آسمان را روی من بریزند، من می سوزم؛ مگر وجود مبارک امام زمان (عجل الله فرجه) بیاید که احقاق حق کند. این که احقاق حق کند؛ آن ها که مُردند و در جهنّم هستند، این ها که هستند، دوست دارند، به امر آن ها راضی هستند، امام زمان (عجل الله فرجه) [آن ها را] می زند. این ها شجره آن ها هستند. شجره توحید داریم؛ شجره

خبیثه داریم. اشخاصی که به امر آن‌ها راضی هستند، شجره خبیثه هستند، امام زمان (عجل الله فرجه) می‌آید تمام خبیث‌ها را می‌زند؛ اما «لا إله إلا الله» هم می‌گویند و نماز شب هم می‌خوانند و زیارت هم می‌روید و اما از همان‌ها هستید. چرا؟ با امر نمی‌روی قربانت بروم، با امر برو! عزیز من! قربانت بروم، فدایت بشوم.

این‌ها الآن چند سال است که دارند یک ضریح درست می‌کنند. یکی از آن‌ها آمد آن‌جا، خیلی پُستی دارد و در بیت آقای خمینی است ایشان که می‌خواهم بگویم، آره در بیت است. آمد آن‌جا و بنا کرد به گفتن، که ضریح را داریم این طوری می‌کنیم و فلانی هست و این‌ها، گفتم: آقای محمود آقا! من نظرم غیر از نظر شماست که این

حرف‌ها را داری می‌زنی. گفت: به نظر آقای وحید هم رساندیم. گفتیم: خب والا من نظر ولایی خودم را می‌گویم، نظر امر امام حسین (علیه السلام) را می‌گویم، نظر امر آن‌ها را می‌گویم، آن‌ها سه روز سه روز چیز نمی‌خوردند، می‌دادند مردم. تا این را بگذارید روی [قبر] امام حسین (علیه السلام)، می‌گوید: بردار! بردار! چرا این را روی قبر من گذاشتی؟ چقدر دخترها جهیزیه ندارند! چرا ندادی؟ چقدر کرایه خانه ندارند، چرا ندادی؟ چرا این جوان‌ها، الآن بنده خدا یکی چهار سال است می‌خواهد زنش را بیاورد، ندارد؛ چرا به این‌ها ندادی، روی من گذاشتی چه کنی؟ بردار! بردار! بلند شد، یارو دررفت. چرا رفت؟ خدا رحمت کند علمایی که

دست‌شان از این دنیا کوتاه شده، انگار دیروز است، یک [زیارت] «امین الله» نوشتند خیلی قشنگ، آورند آن جا جلوی قبر امیرالمؤمنین (علیه السلام) وصل کردند. آقای خویی آمد، گفت: بردار این را. گفت: آقا! خرجش خیلی شده! گفت: من به خرجش چه کار دارم؟ کسی که می‌آید، اول توجه به این می‌کند، نه به قبر، نه به علی (علیه السلام)؛ خب بفرما! تو چه چیزی درست می‌کنی؟ چرا؟ کارها روی امر نیست، عزیز من!

من یادم می‌آید آن سال اول که من رفتم، یک جوان یا نیم‌چه جوان بودم، حالا هر که یادش است نمی‌دانم. به نظرم شماها یادتان نمی‌آید. این قبر به اصطلاح آقا امام رضا (علیه السلام) از فولاد بود. همچنین پنجره پنجره

فولادی بود. خیلی خوب بود دیگر. حالا چه چیزی گذاشتید؟ چه چیزی گذاشتید؟ چه کار می کنید؟ [می گویند:] دستت برسد به قبر امام حسین (علیه السلام)! صلوات بفرست! بگو دستت به امام حسین (علیه السلام) برسد، دستت به امر امام حسین (علیه السلام) برسد، دستت به یقین امامت برسد. البتّه من سفر اوّل که نگاه به قبر این ها کردم، گفتم کاش کور شده بودم، ندیده بودم. این را بگویم اوّل، نگویید یارو با آن ها مخالف است. به دینم قسم، گفتم کاش کور بودم، ندیده بودم. یک دفعه دیدم انگار یک ایوانی بود آن جا، این ها آن موقع این طوری که نبود، حالیت است چه می گویم؟ اما آن جا بیتوته کردم. بنا کردم گریه کردن،

آقا جان! رئیس مذهب، امام صادق (علیه السلام)،
قربان تان بروم، این جورى شده. گفت: برو به فکر کار
خودت باش! یک فاسقى ساخت، یک فاجر خراب کرد؛
یک فاجر ساخت، یک فاسق خراب کرد. برو به فکر
خودت باش! برو من را قبول داشته باش! تو برای قبر
من گریه می کنی، برای آجرها گریه می کنی، برای من
گریه کن که مردم به حرف من نرفتند، من را شهید
کردند، برای امام نشناسی مردم گریه کن که مرا کشتند،
تو می گویی قبر من این طورى است؟ خب، بفرما!
می فهمید من چه می گویم یا نه؟ تو قبرپرستی یا
ولایت پرست؟ تو قبرپرستی یا امرپرست؟ چقدر آن ها
سخی بودند! چقدر مردم دار بودند! علی بن ابوطالب

(علیه السلام) آمده، می گوید: پشتم! کمرم! خدا بیامرزدا!
رحمت کند باز علماء را، حاج شیخ عباس گفت: کمرم
صدمه خورد نمازهای نافله را [نشسته خواند]. چرا؟ دید
یک کسی که جزیه می داده، این یهودی ها جزیه
می دادند به اسلام، بعضی هایشان من عقیده ام این
است که این ها تقیّه می کردند، مسلمان بودند؛ پیش
یهودی ها می گفتند ما جزیه می دهیم، آن جا هستیم؛
وگرنه امیرالمؤمنین (علیه السلام) این قدر رویش فشار
نمی آمد. حالیت است؟ دارد چه کار می کند؟ تو عوض
این که این طور باشی، قربانت بروم، فقیرچزان هستی. تو
عوض این که این طور باشی، مال بچّه یتیم را
برمی داری، زمین های مردم را برمی داری، دارد می گوید

این قباله اش، این سندش، هیئت هفت نفره! کجایش را بگوییم؟ آخر ما چه چیزی به شما بگوییم؟

شما قربان تان بروم، ما آمدیم این حرف های خدا و پیغمبر (صلی الله علیه وآله) هدایت کن است؛ اما عمل کنید! تمام این حرف ها هدایت کن است. تمام این حرف ها این است که از آن چیزهای سابق تون بروید کنار، قربان تان بروم. من دیشب، پریشب گفتم که خدایا! امام زمان (عجل الله فرجه) این مدیر عامل توست، کسی هست که زبان تمام خلقت را می داند، اگر این نباشد، همه فروزان [فروریزان] می شود. خدایا! به حق این وجود مبارک، گفتم آقا جان! باز امام سجّاد (علیه السلام) می گوید، ما دین مان، ولایت مان طعمه

شیطان نشود. خدایا! طعمه خلق نشود؛ الآن [خلق] بدتر است از شیطان. مگر نشد طعمه عمر و ابابکر دین مردم؟ مگر نشد طعمه هارون و مأمون؟ حرف در نیاورید! جاهای دیگر نگاه نکنید! من آن‌ها را می‌گویم. مگر نشد؟ یکی هم گفتم: خدایا! به حق امام زمان قسمت می‌دهم، ما را یاورش قرار بده! یکی گفتم: خدایا! به حق امام زمان، همه را کفایت کن! خدا می‌داند به حضرت عباس، به امام زمان، گفتم: امام زمان! خدا! همه این‌ها که واسه خودم خواستم، برای رفقایم هم خواستم. من قربان تان بروم! نگاه نکن یک چیزی تعارف می‌آوری، من نمی‌توانم بدهم، من شب، نصف شب کاری می‌کنم که یک خروارش را به تو بدهد. تو اگر

دو سه کیلویش را آوردی، من یک کاری می‌کنم یک خروارش را به تو بدهد، کجا به تو بدهد؟ پولش را به تو بدهد. می‌خواهی حرف دربیآوری واسه من؟ (صلوات بفرستید.)

آقا جان من! عزیز من! قربان تان بروم، فدایتان بشوم، هر کاری می‌کنید شما، الآن شناخت امام زمان (عجل الله فرجه) من یک کلام به شما بگویم، شناخت امام زمان (عجل الله فرجه)، دوباره تکرار می‌کنم، امام زمان (عجل الله فرجه) را خلق حساب نکن! دوم امام زمان (عجل الله فرجه) را نور خدا حساب کنید! سوم این است امام زمان (عجل الله فرجه) را واجب الإطاعة حساب کنید! ما باید اطاعت کنیم. اگر شما بروید در

اطاعت خلق، اطاعت نکردید ولی الله الأعظم را. متوجّه هستید دارم چه می گویم؟ یکی هم یک دانه «لا اله الا الله» بگوئید، رستگار هستید؛ هیچ کسی را مؤثر ندانید؛ مگر خدا را، خب تو رستگار هستی. اصلاً یاور امام زمان (عجل الله فرجه) یعنی چه؟ یاور امام زمان (عجل الله فرجه) قربانت بروم، یعنی امر امام زمان (عجل الله فرجه) را اطاعت کنی. حالیت است؟ نرو جای دیگر.

من یک چیز واسه تان بگویم که شما قبول کنید! یک عابدی بود، سابق ها چیز می کردند، این خضر زنده، خضر زنده، گردن خضر گذاشتید. این حاج شیخ عباس می گفت: آن جا یک معبدی بود مال عابد، عابدی بود.

آقا که شما باشید! ایشان را خدا می خواست حالا یک قدری امتحانش کند، مدال به او بدهد، به عبادت که مدال نمی دهند. خلاصه رزقش می آمد، شب که شد [رزقش] نیامد، این گرسنه شد، شب دید یک جایی چراغ می سوزد، صبح که شد شد رفت آن جا، آن عابد گفت، آن یارو گُبر بود. روایت داریم، [عابد] گفت: فلانی! من گرسنه هستم، نان بده! این [گبر] سه تا قرص نان به این داد. یک سگی آن جا بود، پا شد دوید، این [عابد] لقمه لقمه به سگ داد و آمد تا دم صومعه اش. گفت: من که ندارم، عجب سگ بی حیایی! گفت: بی حیا تو هستی. (ببین فوراً سگ را به حرف درآورد.) گفت: تو بی حیا هستی، (این روایت را شیخ بهاء الدین می گوید،

در کتابش است. من آدرسش را به شما دادم.) سگ گفت: یا به من لقمه نان می دهد، یا استخوان به من می دهد، می گویند آن قدر سگ لاغر بود که نگو! خدا گفته: تو خدمت کن! نگفته کافر باشد یا مسلمان، من این جا هستم؛ [خدا] یک ذره به تو نداد، آمدی در خانه دشمن خدا، کجا می روی دنبال خلق؟ کجا داری یک ذره نمی دانم کسادی می آید، کم پول می شوی، این قدر حرف می زنی؟ خدا می خواهد امتحانت بکند.

حالا من یک حرفی از [درباره] خودم بزنم. ما یک دفعه به خدا گفتیم که آخر، آدم بعضی وقت ها یک غلط هایی می کند، کاش که غلط کند! گه های زیادی می خورد، بعضی از شماها هم می خورید. حالا من بهتان می گویم

می خورید یا نه؟ ما گفتیم: خدایا! اگر هم می خواهی ما را امتحان کنی بکن! ما خلاصه ایم و بلیم و هر جور بشود. ما خلاصه جوری شدیم که برای دو تا نان خط کشی معطل شدیم. من هم یک آدمی هستم، به این زودی به کسی نمی گویم یک چیزی بده! این را هم به شما بگویم؛ وگرنه اشاره کنم، می دهد. می گویم خدا باید خودش برساند. رفتیم در دکان نانوا، دو تا نان خط کشی برداشتیم، همین طور همچین کردیم توی جیب مان، همچین کردیم الکی، پول نداشتیم، گفتیم یعنی پول مان را جا گذاشتیم، فهمیدی؟ نانوا گفت: ببر! این گذر حاج حسین از این جا یک کوچه ای است مثل مثل کوچه ما، ما همین ساخت که داشتیم می رفتیم، گفتیم:

ای خدا! ماشین که [از] تو نخواستیم، خانه بزرگ هم نخواستیم، مال دنیا هم نخواستیم، دیگر پول دو تا نان هم نمی‌رسانی؟ من بروم پیش نانا، رقص فرنگی کنم؟ حالا مگر ولت کرد؟ همین. هیچی، خلاصه داشتیم با خدا حرف می‌زدیم، ما دو تا نان داشتیم، می‌رفتیم نماز آقا، رفتیم [نان را] بگذاریم خانه، دیدیم [خانواده] یکی از این بچه‌ها روی کولش است، گفت: برسان به دکتر. به ارواح پدرم، بچه را گذاشتم، [گفتم:] خدا! گه خوردم، گه خوردم. هنوز آن گه خوردن مزه‌اش لای دندان من است. دیگر گه خوردم از این حرف‌ها نمی‌زنم. ولم کن دیگر. هیچی، پاشدیم رفتیم؛ آن موقع پول به دکترها می‌دادند، گذاشتیم بچه را روی میز دکتر، زدیم بیرون.

رفتیم به یکی گفتیم؛ تا گفتیم، بیچاره، بنده خدا می گویم، پول به ما داد و آوردیم. فهمیدی؟ فلانی! یک دفعه نگویی من را امتحان کن! همچنین به گه خوردن می اندازد که نگو؛ یعنی خودت اقرار به گه خوردگی بکنی؛ نه این که بگویی من گه خوردم، ولت بکند. حالیت است دارم چه می گویم یا نه؟

«رضاً برضائک، تسلیمماً بأمرك، ای معبود سماء» با تمام این مصیبت هایش می گفت «تسلیمماً بأمرك، ای معبود سماء» معلوم می شود امام حسین (علیه السلام) امر خدا بود، کشته شد. ببین فلانی! چه می گوید؟ «رضاً برضائک تسلیمماً بأمرك»

یا علی